

رو سر و صورت زغالی شان
 رو مفاصل ورم کرده از بیگاری
 رو نگاه‌های دل بسته به فرداشان،
 ادرار کنید
 و قیمت ریسمان را ببرید بالا
 تا همین حالا
 فتح نکنند عمارت را
 شلیک چند خنده
 لحن موذیانه؛
 دودتان را کنید آقایان، دود
 جهان به قدر کفایت مست است
 که چشم بندش را بکشد پایین
 دود کنید
 زنجیرهای بردگی دیگر به گرد مدارهای گذشته نیست
 صدای طلوع انفجار
 و دار
 و بازگشتن به عصر غار،
 و استمرار، استمرار، استمرار
 هیچ آبی از کرانه ما تکان نخواهد خورد
 جهان مست است
 با هوشی که به شرکت‌های تولیدات مصنوعی واگذار کرده؛
 خیالتان راحت.
 شب است
 یک شب تابستانی در حوالی پاییز
 آتش به کاکل قهوه‌ای برگ‌هاشان نشسته
 لب‌ها غنچه می‌شود
 و سرخوشی به سان حلقه‌های دودآلود یک زنجیر
 در هوا ریسه؛
 و حاصل رنج و اضافه تولید و گرسنگی
 به زمین می‌افتد
 به زیر پا
 هم اینک
 خنده‌های سادیسمی و عصبی
 با ترفندهای کهنه و بدوی
 جشن را به انتها می‌برد
 آقای قانون با انگشتان گوشت‌آلود لایحه‌ای را
 به خاک



از در پشتی قدم‌زنان

دست در دست معشوقه خوش بنیه‌اش
 با عصای کهنه اشرافی
 و کفش‌های بی صدا و نرم
 در رطوبت لیز یک شب تابستانی؛
 دیرینه صحبت‌های چرب و چیل گرم می‌شود!
 تو چه زیبا گردنی داری، پهن و ستبر!
 و تو زور و قدرتی چون ببر.
 خنده‌های روباز و فشردن دست
 از پس این بازی قافیه‌ها.
 این پست فطرت‌ها همه جا هستن.
 ول کن تو یه امشب رو

لحن مودیانہ:

سروران من به جشن کاماریلا خوش آمدید.

همه چیز مهیاست

دوربین، نزدیک بین،

همکاران از چهار قاره رنگین

کاغذهای انبوو ارزان،

واژه های سُخرخیز با فونِتِ باورناک

هیكل مند به سان توپ های برنزی و تانک های قدیم

تنها تانک می کند درمان

هرچند آقایان کنون زمان تحریر است.

صدای مهمان:

بیایید به افتخار برچید نشان

جایزه شهرسازی را بدهید به این آقا

و به افتخار پایین کشیدن قتیله امیدواریشان

جایزه رسانه را به آن آقا

و برای صعود سرسام آور سودها

گیلاس ها بالا

خنده های شهوت ناک گُر می گیرد

لحن مودیانہ

حالاً نه حالا نه آقای لطیف،

این جا اضطرار حکم می کند

یک درصدی ها

بازار داغ جهانی و بین المللی

این جا بازگاہ گوهریار کاماریلاست

نازنین یادگار دوران از دست رفته.

تنها یک لغزش در ما

دومینووار میرود تا تریا

خبرچین:

در کوی اتحاد و سنگر و شجاعت

صدای کارخانه ها خوابیده است

و آگاهی طبقاتی بیدار

کنون موج خشم است که راهش را می کشد این جا

تا پس دیوارهای تاریخی عمارت

با ترس هایی ناپیدا

دوباره مهمان

پیش به سوی تراس

رو به ستاره های آویزان و ماه نصفه نیمه شان ادرار کنید.

به خون

و مشت آهنی

و جنون

مُزین می کند:

معشوقه اش را می بوسد

و از در جلو خارج می شود.

معشوقه نیز،

با اندکی درنگ

در حالی که لب های خیسش را به فال نیک می گیرد

لحن مودیانہ:

شب خوش جناب سرمایه

شب خوش.

فردا نبرد من روی آنتن شما،

ما را سربلند خواهد کرد. ■